

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن - المان

انجر و بنجر

چشم ، نابینا و گوشم ، کر شده
ریخته دندان و بی مو سر شده
قامتِ سروِ روانم ، آن الف
نون گشت و بارِ دوشِ خر شده
مرغِ تخمی ، ناگهان گردید کُرک
قُد قُدا و قُد قُدش ، عَرَعَر شده
چکه و دوغ و پنیر و ، شیرِ بُز
مصرفِ مُلا ، سرِ منبر شده
شد سمندِ آرزو ، یابو صفت
مادیان و قاطر همبستر شده
گرگ رفت و جای او آمد شغال
گاوِ شیرِی ، چون قُچِ لاغر شده
کرگس و زاغ و زغن ، اندر چمن
چون بگیلِ بودنه ، ابتر شده
(یونس) ما گشت ، قانونی چرا ؟
رفته در شورا ، ولی رهبر شده
نوبتِ کُرسیِ جمهوری رسید
زانکه بداختر ، بلند اختر شده
پُشته ها از کُشته های آدمی
مست از خونی که در ساغر شده
از برای شهرت و ، پول و ، مقام
گه خدا و ، گاهی پیغمبر شده

بخت شیرین داشتم ، همچون نبات
 تلخ و شور و تُند ، بی منتز شده
 خامه ام بودی به مانند محک
 آهن زنگیده ، جای زر شده
 هر طرف تار و متاری داشتیم
 کنده کنده نخ ، کلاوه جرشده
 گلرخی گفتا که ، شعری بهر تو
 میکنم فاکسش ، مرا باور شده
 نمره هایم را نوشته بار بار
 کاغذش پاره ، قلم اقصر شده
 آسمان از بسکه ، بر حالم گریست
 سیل آمد ، فاکس ایشان تر شده
 از در و دیوار ، آب آمد چنان
 گویی (بند قرغه) ، در کیلر شده
 درهم و برهم شدی (بسمنت) او
 سیم فاکسش ، انجر و بنجر شده
 چار پنج روزی گذشت از ماجرا
 موتر صبرم کنون ، پنچر شده
 پنچری بگرفتم از روی ثواب
 تیل ، قیمت بود و قیمت تر شده
 از قضا ، زنگی زدم در منزلش
 گفت ! واویلا ، عجب محشر شده
 خواستم فاکسش کنم ، اشعار را
 نمره ها جنگیده و مُنکر شده
 گفتمش ! تقصیر عشق و عاشقی
 وعده گه اخضر ، گهی احمر شده
 بسکه فردا گفت و پس فردا نمود
 اختر تابان ما ، اکدر شده
 شوخی ، اندک اندکی باشد روا
 خاطر تاریک ، تا انور شده
 نامه ای بنوشته (حاجی) بر شما
 جُرمش اصغر بوده و ، اکبر شده
 او اگر توفان را طوفان نوشت
 دلربا را دیده ، خود دلبر شده
 تاسپند آرزو ها ، دود شد
 سینه و دل ، اخگر و مجمر شده

اتحادی شد میانِ ، آه و اشک
 سیل و طوفان ، مادر و خواهر شده
 انتظارِ چشمِ ره آخر نشد
 مویِ مشکی ، رنگِ خاکستر شده
 با بزرگی بگذر از تقصیرِ او
 گر مسلمان زاده ای ، کافر شده
 خاطرِ او نزدِ ما خیلی عزیز
 گرچه ظالم گشته و اندر شده
 او به گلبازیست ، معروفِ جهان
 دامنش پر مشک و پر عنبر شده
 دام و دانه می نهد بر گلرخان
 غمبر و پتکی به هر کفتر شده
 وای ، بارِ دیگری حج می رود
 مرکزِ تقصیر و شور و شر شده
 میدهد تعویذ ، بر نوبالغان
 چون دبل حاجیِ جادوگر شده
 (دودی) و (شوئیست ها) ، بر این و آن
 تا چُف و کُف ، بر پری پیکر شده
 وردِ خود را ، دُورِ نافِ گلرخان
 آنقدر ، تا صاحبِ دختر شده
 آرزوی هر که باشد گر پسر
 کارِ او با حنجر و خنجر شده
 دوستان گویند ، در شهرِ فلان
 بر فلانی همدم و یاور شده
 تا ز صاحب امتیاز و ، از رئیس
 وعده های کار، پُشتِ در شده
 تا دهد بر نوجوانانِ وطن
 درسِ دینی و زبان ، گُستر شده
 لیک پُشتِ پرده ، آن کارِ دیگر
 رازِ ایشان نزدِ ما ، مُضمَر شده
 شرم دارد ، خامه « نعمت » کنون
 بیش ازین گر شکوه واضعتر شده